

محمدرضا پهلوی در خاطرات علم

۳۰ بهمن ۱۳۹۳ ساعت ۱۷:۳۵

در یادداشتهای شنبه ۱۶/۱۲/۵۴ اسدالله علم آمده است: «سرشام رفتم. مطلب مهمی نبود. فقط علاحضرت شهبانو جلوی شیطننت سگ بزرگ شاهنشاه را جدا گرفتند که سر به بشقاب همه می زد. شاهنشاه فرمودند چرا اینطور می کنی؟ جواب دادند همه به این سگ هم تملق می گویند. تنها من می خواهم این کار را نکرده باشم.»

حاکمیت ۵۳ ساله پهلوی ها در ایران را باید یکی از تاریک ترین و اسفناک ترین فصلهای تاریخ این سرزمین دانست. ماهیت جعلی و دست نشانده این رژیم سبب می شد تا این رژیم هیچگاه ریشه ای در فرهنگ غنی اسلامی - ایرانی کشورمان نداشته باشد.

حاکم بودن مناسبات ارتجاعی خودکامه، فاسد و حقارت آمیز در راس رژیم پهلوی را می توان به بهترین نحو از میان خاطرات کارگزاران و عمال رژیم پهلوی دریافت. اسدالله علم را می توان یکی از مهمترین رجال رژیم پهلوی و شاید نزدیکترین فرد و معتمد ترین افراد برای محمدرضا پهلوی دانست که تاثیر بسیاری در تصمیم گیری های وی داشته است. خاطرات علم که با عنوان «یادداشتهای علم» در شش جلد به چاپ رسیده است از جمله منابع دسته اول مهمی است که وقایع و گفت وگوهای درون دربار در دهه آخر پیش از سقوط سلسله پهلوی را به ثبت رسانده است و به بهترین شکل بازتاب دهنده بخشی از مناسبات حاکم بر دستگاه پهلوی می باشد. در این مقاله سعی داریم تا با عطف توجه بخشهایی از خاطرات علم نشان دهیم که محمدرضا پهلوی که در برابر اربابان خارجی همواره موضعی حقیرانه، ذلیلانه و دست نشانده داشت، چگونه به تعبیر ویلیام شوکراس در کتاب آخرین سفر شاه «در خانه خودش ارباب است» (شوکراس، ۱۳۶۹: ۳۵۱) و چگونه در کشور رژیمی خود کامه و قائم به شخص را شکل داده بود که مناسباتی تحکم آمیز، قیم مأبانه، تحقیرآمیز و سراسر ارتجاعی میان او و سایر عمال رژیم حاکم بود. برای دستیابی به این مقصود، به نمونه هایی از رفتارهای محمدرضا پهلوی که در خاطرات علم آمده است پرداخته می شود که ما را به فهمی دقیق تر و جزئی تر از مناسبات مبتذل و تحقیر آمیز درون ساختار رژیم فاسد پهلوی کمک می نماید و مولفه هایی از شخصیت استبدادی محمدرضا پهلوی را به دست می دهد. شاهنشاه دیروز بمب عجیبی ترکاندید! اوج تکبر سیاسی محمدرضا پهلوی را می توان در دهه ۱۳۵۰ دید. در این مقطع او که به تصور خود در اوج قدر قدرتی در داخل کشور بود، حتی به نزدیک ترین چاکران و عمال خود نیز بی اعتماد بود و سعی داشت تا با واکنش های خود موقعیت آنان را در تزلزل نگاه دارد. آنچنانکه حتی به رئیس دولت نیز کمترین اختیار را در تغییر کابینه نمی داد. علم در یادداشتهای دوشنبه ۲۶/۸/۵۴ می نویسد «...: [علی امینی] یک وقتی که ممنوع از رفتن [به خارج از کشور] بود من واسطه شدم، درست شد. حالا کم و بیش مورد مرحمت است. فرمودند برود. بعد فرمودند آیا هنوز هم ثنا خوان ماست؟ عرض کردم بلی البته. زمانیکه هویدا قصد داشت تا با

چینش دولت جدید خود تغییراتی در کابینه دهد و صحبت‌هایی نیز مبنی بر این تغییرات در اینجا و آنجا کرده بود، شاه روبروی او ایستاد. علم در یادداشت‌های مورخه ۳۱/۶/۵۴ می نویسد «ولی گویا دیشب شاهنشاه امر فرموده بودند هیچ تغییری لازم نیست... و امروز هم نطق شدیدی فرمودند که هویدا و همه را خیط کردند. بعد از ظهر من در دانشگاه عالی ستاد هویدا را دیدم بی نهایت پکر و کسل بود. چون تغییرات را به همه گفته بود و عجیب غافلگیر شده است» (یادداشت‌های علم، ج ۵: ۲۵۰). علم در ملاقات فردای آن روز با شاه می نویسد «عرض کردم که شاهنشاه دیروز بمب عجیبی ترکاندید. فرمودند چطور؟ عرض کردم همه منتظر بودند که دولت هویدا ترمیم بزررگی شود. نه تنها شاهنشاه جلوی آن را گرفتید و فرمودید فضولی موقوف، آنهایی که از این خیال پلوه‌ها برای خود پخته بودند را به کلی مایوس فرمودید. فرمودند احمق‌ها هر کسی برای خود ش خیالی می کند.» (همان: ۲۵۱).

(به نخست وزیر تلفن کن و بگو این مزخرفات چیست که می گویی! محمدرضا پهلوی حتی در کوچکترین اظهار نظرهای رجال سیاسی در موضوعات کم اهمیت نیز مداخله می کرد و اگر حرفی را از عمال و کارگزاران خود بر خلاف میل خود می یافت به شدت واکنش نشان می داد. در خاطرات روز ۳۱ / ۵ / ۵۴ علم آمده است: «شاهنشاه فرمودند به نخست وزیر (آموزگار) تلفن کن و بگو چرا اینقدر مهمل حرف می زنی؟ چطور می گویی رویه وکلای آینده معلوم نیست چه خواهد بود؟ مگر اینها وکیل حزبی نیستند؟ مگر وکیل حزبی می تواند از خط مشی حزب انحراف حاصل کند؟ فوری تصحیح کنید» (همان، ج ۵: ۱۳۵).

همچنین آموزگار در اظهارات خود به نوعی با مواضع اوپک مخالفت کرد که شاه گفت: «به او بگو که این مزخرفات چیست که می گویی؟ کی ما می خواهیم با نظر اوپک مخالفت کنیم؟ من شام نخورده رفتم و مطالب را به بدبخت آموزگار گفتم. با این خستگی انتخابات، نزدیک بود پشت تلفن از ترس سخته بکند. برگشتم و به شاهنشاه گزارش عرض کردم. فرمودند گفتمی دیگر مزخرف نگوید. عرض کردم بلی. ولی بیچاره خیلی ترسید. شاهنشاه باز پرسید گفتمی فردا تصحیح کند؟ عرض کردم بلی.» این روابط تحکم آمیز و حقارت آمیز به نحوی بوده است که علم در خاطرات فردای آن روز یعنی یکشنبه ۱/۴/۵۴ نیز می نویسد حتی آموزگار در جلسه فردای آن روز در تاتر رودکی که شاه و علم و برخی دیگر از رجال رژیم حضور داشتند «خیلی خاموش از ترس دیشب و مظلوم در گوشه ای نشسته بود و در آنراکت هم به سالن استراحت نیامد.» (از ترس مواجهه با شاه) (همان: ۱۳۶). ابا اجازه نمی دهم! انسداد سیاسی و نگرش ارباب- رعیتی ارتجاعی به حوزه سیاست از نگاه محمدرضا پهلوی که از هرگونه گشایش سیاسی بیمناک بود، در مذاکرات حول و حوش حزب رستاخیز میان او و علم آشکار است. او پس از اینکه همان دو حزب ساختگی «بله قربان گو» و «البته قربان گوی» ایران نوین و مردم را نیز تحمل نکرد، سعی داشت با تحمیل حزب رستاخیز نوعی جناح بندی مضحک نمایشی را در درون حزب کنترل و مدیریت کند. در خاطرات پنجشنبه ۱۹/۴/۵۴ آمده است: «در مورد حزب عده ای از دانشگاهیان به اینکه دسته بندی حزب از بالا تعیین شده است و حزب به دو جناح انصاری و آموزگار (وزیر دارایی و وزیر کشور) تقسیم شده است ایراد گرفته بودند و معتقدند این دسته بندی باید از درون حزب شکل گیرد، نه اینکه به یکباره دو جناح به قیادت دو نفر از بالا تعیین شود و پیشنهاد داده بودند که دانشگاهیان یک دسته به نام هواداران اصالت عقل به وجود بیاورند. شاهنشاه فرمودند ابا اجازه نمی دهم. اینها باید به یکی از دو جناح بپیوندند. عرض کردم ایراد دیگری نیز دارند و آن اینکه این دو نفر خیلی به نزدیکی به امریکا معروف هستند، حالا چرا هر دو باید در یک فرانت باشند؟ تاملی فرمودند و فرمودند ... من بهتر می دانم یا آنها؟ عرض کردم البته شاهنشاه» (همان، ج ۵: ۱۶۵). همه آنها را حبس کنید! اگرچه علم در سرتاسر یادداشت‌های خود با لحنی سراسر چاپلوسی و تملق خود را «غلامی خانه زاد و پابوس شاهنشاه آریامهر» می نامد که چیزی جز «شکوه عظمت و تدبیر و درایت در رفتار این مرد بزرگ» نمی بیند اما در جای جای این یادداشتها استبداد رای محمدرضا پهلوی

را، بدون اینکه چنین قصدی داشته باشد آشکار کرده است. از جمله در خاطرات مربوط به انقلاب سفید و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می نویسد: «شاهنشاه صبح ۱۵ خرداد تلفنی از من پرسید حالا که انقلاب شده چه می خواهی بکنی؟ من عرض کردم توپ و تفنگ در دست من است و مادر آنها را به به عزایشان می نشانم. از ته ل خندیدند و فرمودند موافقم و پشت تو هستم». علم پس از سرکوب خونین قیام می نویسد: «حسین علاء، شریف امامی و انتظام رئیس وقت شرکت ملی نفت و گلشائیان به حضور شاهنشاه رفتند و گفتند خوب است دولت عوض شود. شاهنشاه مرا احضار و امر کردند همه آنها را حبس کنید. اما من استدعا کردم از تقصیر آنها بگذرید.» (۲۵/۱/۵۴، ج ۵: ۴۱). در خاطرات شنبه ۸/۶/۵۴ علم ضمن اینکه مواضع فرح را در اظهار برخی نواقص و کاستی ها برای تعدیل فضا مفید ارزیابی می کند، اشاره می کند که برای دیگران کوچکترین انتقادات مشابهی بسیار گران تمام خواهد شد و می نویسد: «بیچاره ناصر عامری رئیس حزبی که کشته شد فقط در یک جلسه گفته بود چرا حالا که عایدات نفت را داریم تحصیلات را مجانی نمی کنید؟ هویدا چنان نانی جلوی شاهنشاه برای او پخت که اگر من به داد او نرسیده بودم که بالاخره این حرف که عیب جویی نیست، قطعاً به حبس می افتاد و تازه حسب الامر شاهنشاه دو سه ماه بعد از این جسارت عامری، همین کار انجام شد.» (همان، ج ۵: ۲۱۳). اگرچه علم در سرتاسر یادداشتهای خود با لحنی سراسر چاپلوسی خود را «غلامی خانه زاد و پابوس شاهنشاه آریامهر» می نامد که چیزی جز «شکوه عظمت و تدبیر و درایت در رفتار این مرد بزرگ» نمی بیند اما در جای جای این یادداشتها استبداد رای محمدرضا پهلوی را، بدون اینکه چنین قصدی داشته باشد آشکار کرده است. آیا علی امینی هنوز هم ثنا خوان ماست؟! اوج ابتذال استبداد شخصی را می توان در صدور اجازه خروج از کشور برای رجال سیاسی دید که محمدرضا پهلوی نسبت به آنان سوء ظن داشت. از جمله این عمال که همواره در خدمت رژیم پهلوی بود اما به قدر کافی خوی تفرعون محمدرضا پهلوی را ارضاء نمی کرد علی امینی بود. علم در یادداشتهای دوشنبه ۲۶/۸/۵۴ می نویسد: «بقیه کارها جاری است. من جمله کسب اجازه علی امینی نخست وزیر سابق برای مسافرت به اروپا. یک وقتی که ممنوع از رفتن بود من واسطه شدم، درست شد. حالا کم و بیش مورد مرحمت است. فرمودند برود. بعد فرمودند آیا هنوز هم ثنا خوان ماست؟ عرض کردم بلی البته. دیگر چیزی نفرمودند» (همان، ج ۵: ۳۴۹). همه به این سگ هم تملق می کنند! تملق گویی، نوکر صفتی و چاپلویی در مناسبات درون ساختار رژیم پهلوی به حدی بود که عمال و رجال بلند پایه رژیم علاوه بر حقارت و ترس در برابر تمامی خاندان و نوادگان پهلوی حتی در برابر سگ محمدرضا پهلوی نیز موظف به رعایت کمال ادب و احترام بودند. در یادداشتهای شنبه ۱۶/۱۲/۵۴ آمده است: «سرشام رفتیم. مطلب مهمی نبود. فقط علاحضرت شهبانو جلوی شیطننت سگ بزرگ شاهنشاه را جدا گرفتند که سر به بشقاب همه می زد. شاهنشاه فرمودند چرا اینطور می کنی؟ جواب دادند همه به این سگ هم تملق می گویند. تنها من می خواهم این کار را نکرده باشم. نفهمیدم شاهنشاه خوششان آمد یا بدشان.» (همان، ج ۵: ۴۹۴). نتیجه گیری با مروری بر کتاب یادداشتهای علم می توان به عمق استبداد و خوی خودکامگی محمدرضا پهلوی بویژه از دهه ۱۳۵۰ به بعد دست یافت. در اینجا تنها به نمونه هایی از مناسبات سیاسی در راس رژیم پهلوی اشاره شد که با کمک آن به نحوی مناسب تر و از درون دربار پهلوی می توان فرهنگ استبدادگری و استبدادزدگی را در بالاترین سطح رژیم پهلوی درک و فهم کرد. رجوع به بخش هایی از کتاب یادداشتها که به ملاقاتها و مذاکرات دوجانبه میان علم و اربابش پرداخته است کمک زیادی به شناخت شخصیت استبدادی محمدرضا پهلوی می کند. در این گفتگوها لحن تحکم آمیز در گفتگوها کاملاً مشهود است و محمدرضا پهلوی با الفاضی تحقیرآمیز و توهین آمیز بالاترین مقامات رژیم مانند علم، هویدا، زاهدی، آموزگار و.. را خطاب قرار می دهد. در این خاطرات از مداخلات او در کوچکترین عزل و نصبها، تا امر و نهی به وزراء و رجال سیاسی، تا مداخله در امر مطبوعات و رادیو

تلویزیون که چه چیزی را بنویسند و چه چیزی را ننویسند و... وجود دارد و بدین طریق عمق فساد و ابتذال رژیم خودکامه پهلوی را به نحوی ملموس و دقیق بازتاب می دهد. منابع: -علم، اسدالله (۱۳۷۲) یادداشتهای علم، ج ۵، ۱۳۵۴. ویرایش و مقدمه مشروح درباره شاه و علم از علینقی عالیخانی، انتشارات کتابسرا -شوکراس، ویلیام (۱۳۸۹). آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات ذهن آویز منبع:برهان

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۹۶۴۴/علم-خاطرات-پهلوی-محمدرضا>